

### باز تعریف انتقادی مفاهیم

## ترمینولوژی «محافظه‌کاری» و ریشه‌های تاریخی آن

محافظه‌کاری در معنای خاص آن، به مجموعه‌ای از واکنش‌ها و موضع‌گیری‌های خاص اطلاق می‌شود که ابتدا در اروپای قرن ۱۸ و ۱۹ در دو بعد عینی (ساختار سیاسی، دولت و قدرت) و ذهنی (موضع‌گیری‌های فکری فلسفی و ایدئولوژی سیاسی) ظاهر شدند. این واکنش‌ها در پی فروپاشی دولت مطلقه<sup>(۱)</sup> در اروپا (با ایلخانی فرانسه، انگلستان و آلمان) و نسبت به کل طرح روشن‌اندیشی ظاهر گردیدند. بنابراین شامل مقاومت‌هایی در برابر اصلاح‌طلبی‌های قدرت مطلقه و تعالی به حفظ منافع طبقاتی به خطر افتاده اشرافیت، قناست و مالکیت آن طبقه بوده است. ساختار سیاسی دولت محافظه‌کار در انگلستان پس از انقلاب ۱۶۸۸ تا اصلاحات ۱۸۳۲ مرکب از طبقات زمیندار و تاجر پیشه، و در فرانسه پس از دیکتاتوری بورژوازی دوران انقلاب ظاهر شد. بنابراین ایدئولوژی و ساختار سیاسی محافظه‌کارانه حاصل نقد اصلاحات دوران دولت مطلقه، از یک سو، و مناسبت در برابر پیدایش جامعه بورژوازی و سرما به ناری، و طرح‌های خردگرایانه انقلابیون فرانسه در دهه ۱۷۹۰، از سوی دیگر بود. کارل مارکس ما نیز حضور آن را تا قبل از ظهورش در قالب یک مفهوم یا عنوان سنت‌گرایشی روشنی و فردی می‌شناسد. حال آن که محافظه‌کاری اروپا از اندیشه در مورد انسان و جامعه به همراه یک موضع‌گیری [گفتش] تاریخی قلمداد می‌گردد.

(Mannheim, 1986, P.76)

اینها شاتوبریان<sup>(۲)</sup> (ادیب فرانسوی) بود که معنای ویژه محافظه‌کاری را با نامیدن ماهنامه خود برای انتشار عقاید رجب‌طلبانه سیاسی و روحانی به اسم Le Conservateur رایج ساخت. این واژه در آلمان تا سال ۱۸۲۰ و در انگلستان تا سال ۱۸۲۵ به طور رسمی جا نیافتاده بود (1986, P.76). شکل کلاسیک محافظه‌کاری را می‌توان در کتاب «مآلاتی در باب انقلاب فرانسه» نوشته آدموند برک<sup>(۳)</sup> (۱۷۹۰) یافت. اهمیت تاریخی اثر برک خود حاصل چیران‌های عمیق در اندیشه لوپوی بود که خرد انتزاعی را به مثابه‌ای آنگوی درک ندای انسانی در می‌گرداند. ظاهر امر است خطا به برک بود که ضرورتاً محافظه‌کاری را به دنیا آورد (Kuper, 1996, P. 131). او لقب محافظه‌کاری را برای خود کسب نمود. سیاست محافظه‌کارانه در معنای خاص حاصل شکافی در جذب برک<sup>(۴)</sup> در لیاخ قرن هجدهم در بریتانیا بود، و تنها در دهه ۱۸۲۰ شکام تیلور نام‌گذاری هر یک از آموزه‌های سه‌گانه<sup>(۵)</sup>، اعضای حزب نواری<sup>(۶)</sup> نام خود را محافظه‌کاران نهادند. این عنوان در ایالات متحده رواج نیافت و تنها از دهه ۱۹۶۰ به بعد بود که در واکنش نسبت به گرایش‌های سوسیالیستی حزب دموکرات در تنظیم سیاست‌ها، نومحافظه‌کاری با حمایت از موضع‌گیری‌های لیبرالیسم کلاسیک (از بعد اکتصادی) برانگیخته شد. محافظه‌کاری تنها یک آموزه<sup>(۷)</sup> نوده‌است بل که یک مشرب<sup>(۸)</sup> خاص با جهان‌بینی خاص نیز می‌باشد. مشخصه این مشرب ارزش نهادن به اصالت‌ها و سبایش آداب و رسوم و عادات و عزت نهادن به تسبیح‌ها بوده است (Kuper, 1996, P. 132). مشرب محافظه‌کاری در واکنش به اندیشه‌ی انقلابی، ترقی، عقل‌گرایی، لیبرالیسم و رادیکالیسم با تکیه بر مفاهیمی چون

اهمیت و نقش اساسی اقتدار سیاسی، قناست، مالکیت انحصاری، خانواده، مذهب و تسبیح سنت و رسوم در قرن هجدهم، خودآگاه گردید. پس از اتمام دوران اقتدار در روزهای محافظه‌کار در اروپا، محافظه‌کاری در عرصه‌ی سیاست در شکل قسقه‌های سیاسی، احزاب و برنامه‌های محافظه‌کارانه، ضمن تحولات و تنوعات به حیات خود ادامه داد و همچنین در سایر عرصه‌های اجتماعی، فکری و فلسفی و کنترطربانه و عدلیاتی باقی‌مانده و حتا در مطالعات و پژوهش‌های آکادمیک و نظریه‌پردازی‌های علمی (امیتی بر خصایص عام این مشرب) ظاهر شد.

بنابراین اعتبار و اهمیت مطالعات در مورد محافظه‌کاری شدیداً وابسته به تلاش ما در اختلاط‌های و ترکیب ایجاد و عرصه‌های کاربردی آن می‌باشد. حتا در حوزه‌ی سیاست نیز آگاهی از تحولات عمده و رمی‌های اجتماعی بحث ضروری است. بذل چنین توجهی ما را از پذیرش مطالب یک تعریف خاص (هر چند «مرسوم» و غیرتخصصی و ناسیاده گرفتن اشکال متوع آن دور می‌دارد. محافظه‌کاری اساساً اندیشه‌ای کنترطربانه و عدلیاتی و آزادی‌نوده‌است. هر چند اغلب از قدرت در برابر آزادی حمایت کرده باشد یا با این قرن نوزدهم و اول نظام‌های محافظه‌کار، ایدئولوژی آن دچار تحولات مهمی شده و برخی گرایش‌های لیبرالی مثل ناسیونالیسم را پذیرفته است. در مورد دیگر وقتی با جنبش‌های توده‌ای پیوند خورد از آن قاضیم متولد گردید که واکنش خشمناک ضد سنت‌گرایان و محافظه‌کاران به ویژگی‌های جامعه نو بوده (یشیریه، ۱۳۶۶، ص ۳۰۶). هم‌چنین باید نسبت به تفاوتی که در حوزه معنایی این کلمه بین کشورها و جوامع مختلف وجود دارد آگاه بود. مثلاً در ایالات متحده اصلاح لیبرال می‌رود. حال آن که در برخی کشورها حتا سوسیالیست‌ها را به عنوان لیبرال می‌شناسند. در اروپای غیر از بریتانیا لیبرال هنوز معنای قدیمی خود را حفظ کرده است (لیبرالیسم کلاسیک)، به همین شکل کلمه محافظه‌کاری در آمریکا و ژاپن و دیپلومات، بنابراین در آمریکا بسیاری ما می‌باید که از اصطلاح آزادی‌خواه<sup>(۹)</sup> جهت تمایز لیبرال‌های آمریکا از محافظه‌کاران و لیبرالیسم اصطلاح طلب (نولیبرال‌ها) استفاده نمایند (Ashford, 1991). بنابراین درک شرایط اجتماعی و تاریخی آرایش نیروهای موجود لازمه مطالعه سیستم‌های لیبرالیسم و نگرش‌های محافظه‌کارانه و لیبرالیستی در جامعه مورد نظر است.

اصطلاح محافظه‌کاری به خصوص بعد از جنگ جهانی دوم به گونه‌ی استاندارد صرف گویا گویی را در حوزه‌ها و عرصه‌های مختلف پیدا کرد. محافظه‌کاری به مثابه‌ی نوعی عقیده‌اندیشه‌ی اجتماعی است. ایدئولوژی، مشرب، مرام حزبی و جناحی، ساختار حکومت، گرایش سیاسی، نگرش و ایستار اجتماعی، نوعی فلسفه و یا حتی الگوی رفتار موجد و توجیه قرار گرفته است. در برخی تعاریف فرهنگ‌گامی از آن معمولاً دقت در تشخیص عرصه‌های فوق صورت نمی‌گیرد<sup>(۱۰)</sup> کلمات و اصطلاحاتی که معمولاً در تباط و نزدیک با تعریف این مفهوم به کار می‌روند از این قسط، می‌باشد: اجتماع<sup>(۱۱)</sup>

در ادامه بحث خود سعی می‌کنیم تا به مفهوم محافظه‌کاری از طریق ارائه یک سنخ‌شناسی مبتنی بر مصارف آن در حوزه‌های مختلف نزدیک‌تر شویم. لذا قصد ما فعلاً رسیدن به یک درک کلی و ترمینولوژیک بدون ارجاع به مسئله‌ی وجودی آن به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی و مصادیق آن در جامعه خود می‌باشد؛ انواع محافظه‌کاری را بسته به عمده‌ترین مصارف کاربرد آن می‌توان چنین تشخیص داد: (۱) محافظه‌کاری غریزی (۱۵) و روانشناختی (۲) محافظه‌کاری موقعیتی، (۱۶) عمدتاً به مثابه‌ی نگرش‌ها در حوزه‌ی روانشناسی اجتماعی (۳) محافظه‌کاری سیاسی (۴) محافظه‌کاری فلسفی-فکری خصوصاً در حوزه‌ی اندیشه‌های اجتماعی و بی‌شک‌ها (ایدئولوژی یا اندیشه‌ی محافظه‌کارانه) (۱۷)

**محافظه‌کاری غریزی:** در این تعریف محافظه‌کاری هم سرشتی طبیعی و هم سرشتی تعین یافته از فرهنگ است. به معنای مقاومت در برابر دگرگونی‌های غیرعادی در الگوهای جاری کار و زندگی. این تعریف هر چند به طور خام اما به گونه‌ای مؤثر توصیف‌کننده‌ی وضعیتی روانشناختی و غریزی است. مجموعه‌ای از خصایص انسانی که در تمام جوامع در امور روزمره جلوه می‌کنند. عناصر مهم این سرشت در اشکالی چون عادت، (۱۸) جمود، (۱۹) ترس (۲۰) و تقلید (اطاعت) (۲۱) ظاهر می‌شوند. کلیه‌ی خصایص فوق با شور خاصی در میان کم‌اعتبارترین و کم‌ارزش‌ترین گروه‌های موجود جامعه چون افراد مسن، فقیر یا بی‌سوادان ظاهر می‌شود. همزمان باید ارزش خاصی را به سرشت محافظه‌کارانه در بقای الگوی اجتماعی و حتی پیشرفت اجتماعی به حساب آورد. اگر سرشت محافظه‌کارانه چون نیرویی فعال در زندگی انسان‌ها عمل نکند، نه تقسیم کار، نه حفظ قوانین و نظم، نه جمع‌آوری و انتقال بین نسلی معرفت، هیچ‌کدام میسر نخواهد شد (Rossiter, 1964, PP290-1). چون خصایص غریزی و روانی انسان‌ها از حوزه‌ی فردی و شخصیتی یا فراتر نهاده و در بستر کنش‌های گروهی و اجتماعی زمینه‌ساز ایستایی‌ها و دگرگونی‌ها در جامعه می‌شود، بنابراین حتی این‌گونه محافظه‌کاری نیز مورد عنایت برخی از جامعه‌شناسان بوده است. ویلفرد دیپار تو به گونه‌ی تقلیل‌گرایانه سعی دارد تحلیل کارکردی جامعه را بر اساس طبیعت بشر اجتماعی بنا نهد. لذا به معرفی بازمانده‌ها (نه نشست‌هایی) (۲۲) می‌پردازد که مابین احساسات غیرقابل تحلیل به طور مستقیم و نظام‌های عقیدتی قابل تحلیل می‌نشینند. ریمون آرن همگی آن‌ها را به دو طبقه قابل تلخیص می‌داند: (أ) روح تازه‌سازی (۲۳) که منشأ توسعه‌ی فکری است (ب) روح محافظه‌کاری (۲۴) که ملاط لازم برای حفظ نظم اجتماعی، ابتناء مجموعه‌ها، جامعه‌پذیری و یکپارچگی شخصی بوده و از نظر وی به ندرت اتفاق می‌افتد که یک رفتار بشری را بتوان به کمک یک بازمانده تبیین کرد (آرون ۱۳۷۲، صص ۳-۴۸۲). چنین سنخ‌بندی در انگیزه‌ها و غرایز انسانی نیز از جانب شریعتی اما نه به قصد تبیین تقلیل‌گرایانه ارائه شده است. (۲۵)

**محافظه‌کاری موقعیتی:** محافظه‌کاری در تعریف دوم و در ارتباط با تعریف اول، نگرشی است مخالف با تغییرات مغل در نظم اجتماعی، اقتصادی و قانونی، مذهبی، سیاسی یا فرهنگی، این تعریف معرف الگوهای از رفتار اجتماعی، اصول و پیشامدهایی است که در تظاهرات روزانه توسط افراد یک جامعه‌ی دچار توسعه و تحول وجود دارند. چنین تغییری از محافظه‌کاری محدود به [طبقات] مرفه و متمول جامعه نمی‌باشد هر چند عرصه‌های بالاتر جامعه به نظر جایگاهی مناسب برای محافظه‌کاری می‌باشند (Rossiter, 1964, P291). در حوزه روانشناسی اجتماعی و شخصیت، هم به عنوان یک نگرش و ایستار اجتماعی و هم بعدی از شخصیت مورد مطالعه قرار گرفته است. از این لحاظ افراد، دارای نگرش و ابعاد شخصیتی محافظه‌کار - لیبرال به میزان‌های متفاوتی هستند. در این حوزه اکثر پژوهش‌ها از نوع آماری و به وسیله‌ی طیف صورت گرفته‌اند. ابعاد دیگری که در این ارتباط مورد سنجش قرار گرفته‌اند نگرش‌هایی، چون اقتدارگرایی، جزم‌اندیشی، قوم‌مداری، تساهل، (۲۶) اصلاح

سنخ‌بندی، (۲۷) نژادگرایی، فاشیسم، الیناسیون، کُتسازگرایی، (۲۸) فکر بسته و ... بوده‌اند. همان‌طور که روسیتر بحث کرده است، عدله‌ای از محققین در این زمینه تحت تأثیر الگوهای اثبات‌گرایانه در پژوهش سعی کرده‌اند کرانه مجهول بین سیاست و شخصیت را با ساختن طیفی یک بعدی که از محافظه‌کاری شروع شده و در انتهای دیگر به لیبرالیسم ختم می‌شود بررسی نمایند. با جمع‌آوری پاسخ‌های ارائه شده به سئوالات نگرشی و گویه‌های محرک در مورد مسایل جدلی، اشخاص عمیقاً متنوع را در طول یک طیف جای می‌دهند (۲۹) (1964, P291). اغلب در این‌گونه مطالعات حوزه‌ی روانی و شخصیتی از حوزه‌ی رفتاری معطوف به جامعه و سیاست کاملاً متمایز و مجزا محسوب می‌شود. بنابراین تعریف ایستار محافظه‌کارانه، بدون ریشه داشتن در یک واقعیت وجودی، شکل قراردادی به خود گرفته و حاصل ارزش‌ها و جهت‌گیری‌های شخصی محقق به طور ضمنی می‌گردد. بنابراین پیوستگی پدیده در سطوح مختلف (از خرد تا کلان) مورد اغماض قرار می‌گیرد و این خود ناشی از نوعی تخصص‌گرایی در انگاره اثبات‌گرا می‌باشد. (۳۰) در این سنخ مطالعات، چهره‌ای آرمانی از محافظه‌کاری ترسیم شده و فاصله‌افزاد از آن مورد سنجش قرار می‌گیرد.

(به عنوان نمونه مراجعه شود به (Wilson-1973, P.5-12))

**محافظه‌کاری سیاسی:** در بیش‌تر موارد منظور از محافظه‌کاری، محافظه‌کاری سیاسی است که می‌توان آن را با آمال و آرزوها و فعالیت‌های حزبی (که اغلب تدافعی‌اند تا خلاقانه) و جنبش‌هایی معادل گرفت که تجلیل‌کننده‌ی الگوهای به میراث گذاشته شده اخلاق و آزمون شده‌ی نهادها می‌باشند. نسبت به سودمندی حکومت‌های مردمی بدبین هستند و هم با طرح‌های اصلاح‌طلبانه چپ میانه و هم با طرح‌های اخلاص‌گرا چپ افراطی مخالف می‌باشند. و اغلب به گونه نادقیقی معادل دست راستی‌ها تلقی می‌شوند. اگر معنای محافظه‌کاری را به گونه‌ی وسیعی در نظر بگیریم - یعنی نوعی دفاع از وضعیت جاری جامعه - در آن صورت می‌توان در هر جامعه و فرهنگی آن رایا یافت و حتی اعضای حزب کمونیست شوروی [سابق] را نیز محافظه‌کار خطاب کرد اما با این کار از منطق و تاریخ این پدیده غافل شدیم. (Rossiter, 1964, P. 292)

هر چند در علم سیاست دشوار باشد، اما باید بین دو موضع‌گیری سیاسی راست کلاسیک یعنی بین محافظه‌کاری و ارتجاع (۳۱) تمایز قابل شد. ارتجاع، موضع‌گیری افرادی است که خیلی شدیدتر از جنبش‌های حال، بر گذشته افسوس می‌خورند و عقب‌نشینی به آن را با ارزش می‌پندارند. مرتجع یا به قول برخی متقدم (۳۲) فردی دارای فعالیت و جنبش است و بر خلاف محافظه‌کار الزاماً به حفظ هر آن چه واقع شده است متعهد نمی‌باشد و حتی در شکل افراطی حاضر به ریخته شدن خون خود برای احیای گذشته‌هاست. خواستار برخی قوانین، زودن برخی نهادها و حتی اصلاح قانون اساسی ملتش می‌باشد.

همواره امکان تبدیل نیروهای ارتجاعی پس از به قدرت رسیدن، به نیرویی محافظه‌کار وجود دارد، خصوصاً در مورد انقلاب‌های مذهبی و سنتی (تبدیل نهضت به نهاد). نکته‌ی دیگر که شایسته رفع ابهام است این است که رسالت محافظه‌کاری همواره سرکوب انقلاب‌ها نبوده است. علی‌رغم مخالفت آن با شیوه‌های تحول انقلابی، به خصوص در تجربه‌های سیاسی غرب، مأموریت تاریخی محافظه‌کاری پیشی جستن بر انقلاب‌ها بوده است. در جامعه‌ای که به علت بحران‌های شدید اقتصادی و کاهش مشروعیت نظام حاکم، احتمال و خطر انقلاب وجود دارد، محافظه‌کاری در شکل جنبشی انتقادی درون حاکمیت اما با سرسپردگی‌های ریشه‌ای و با استناد به قانون و نظم (به سان یک سویاپ اطمینان) بر انقلاب پیشی می‌گیرد.

«محافظه‌کاری سیاسی تقریباً همیشه زندانبان فرایند اجتماعی است. چرا که در سنت‌ها و نهادهای کشورش تجسم می‌یابد و بر خلاف کسانی که دانسته و

با دانسته فرآیند اجتماعی را به حرکت در می آورند، تنها واکنش نشان می دهند البته با تند شدن فرآیند اجتماعی (مثلاً توسط نیروهای رادیکال) محافظه کاری چیزی فراتر از یک تقدیم گرای و صرفاً وضع موجود عمل نمی کند و تنها به کنش های ساده غریزی محافظه کارانه محدود می شود بنابراین در نیمی دوم قرن، کار برای محافظه کاران حقیقی که بخواهند به یک مرتجع باشند و نه یک شبه لیبرال دشوار شده است. از این روست که بسیاری از محافظه کاران در کشورهای غربی از سیاست گریزان شده اند تا حوزه های هنر، نقد ادبی و آموزش دست به پیکار بزنند» (Rossiter, 1964, P. 292)

توانسته است با یک مدل آرمانی از یک جامعه متعادل، منطبق باشد. مثلاً اشکال خاص بردباری موردانتقاد افلاطون بوده و اصل آن، هم چنین است نظام طبقاتی سرمایه داری در آندرشه ای کارگرگرایان، نهادهای موجود ضمن انتقاد مورد تشویق قرار می گیرند، حتی اگر جامعه نیاز به اصلاح داشته باشند. با هم ایجاد بسیار مهم و تغییرناپذیری وجود دارند که پذیرش آن ها از جانب افراد انسانی است. (گلدنر، ۱۳۶۸، صص ۳۵۶-۳۵۷)

۳. تأکید اصلی بر حفظ ثبات اجتماعی و نظم و توجه بیش تر به پایداری نظام تا رشد و تحول در آن.

عوضی خوشبینی نسبت به تنظیم اجتماعی که اگر به حال خود رها شود، نه تنها به طور طبیعی به سوی اغتشاش حرکت نمی کند، بلکه به سوی تعادل باپایدار می رود.

۴. جامعه نیک و واقعی است اما خوب و واقعی بودن انسان را زیر سؤال می برد انسان وقتی خوب و واقعی است که تحت نیروهای برتر از خودش قرار داشته باشد. در غیر این صورت موجودی پر از اغتشاش است و درونی خالی دارد. انسان به جز مرداری که وابسته به جامعه یا خانواده است فاقد واقعیت و اصانت است.

۵. طبیعی جلوه دادن تقسیم کار و سلسله مراتب اجتماعی که در آن عدای فرمان می دهند و عدای دیگر فرمان می برند با عنوان جامعه پذیری مکانیسم های اجتماعی شدن موجود که در واقع مکانیسم های تسلط می هستند. مفید جلوه می دهند. عدای باید بر دیگران مسلط باشند و تنها پدیده یمنی بی نظمی و تضاد حاصل تلاش برای از میان بردن تسلط انسان ها به یکدیگر و ایجاد تغییراتی اساسی در خصایص قدرت می باشد (۱۳۶۸، صص ۲۶۱-۲۶۰).  
۸. گرایش به نظام اجتماعی به مثابه ای یک ارزش اخلاقی. کانون توجه آن ها نه سعادت فکری، (آزادی و برابری بشر بل که نظم اجتماعی است که وابسته به همتایی انسان با ارزش های مشترک اجتماعی بوده و در نتیجه بر تعلیم و تربیت به عنوان وسیله ای تنها برای درونی کردن ارزش ها در افراد می گردد و نه وسیله آموزش سازه.

۹. ارزش ها را دارای خصالت انتقالی می دانند و ته تکوینی، ارزش ها ساخته دست بشر محسوب نمی شوند بل که انتقال دهنده آن ها به حساب می آیند. بنابراین انسان فاقد خصالت ذاتی کنترل و نظارت بر خود است. انسان همبای سنجش چیزها نیست. سبای سنجش چیزها برای افلاطون مخلوند و برای محافظه کاری فونکسیونالیست جامعه است.

۱۰. در تعبیر کجروی و انحرف معمولان آن اعمال عدم برخورداری، نقص و کمبود و یا جدایی از ارزش ها می دانند. حال آن که در جنبه های انحرف افقین همونایی یا برخی ارزش ها و یا تضاد نیروهای متخالف غافلند. (همان، صص ۴۶۷-۴۶۳)

- ۱- استقلال فردی افراد را برای وفاق جمعی در میان افراد و نظم اجتماعی خطراتی می شمارند.
- ۲- افراد به طور ذاتی ارضاء شدنی نمی باشند و ثبات اجتماعی صحبت می شود و جنسیت فقط به عنوان نیرویی برای تولید مثل و پاسخ به ضرورت های جهان مشمول جامعه مطرح می گردد. منبای اصلی متفاوتی یک، سلسله مراتب و نظم اجتماعی است و در نتیجه عشق انسان فاقد اهمیت می شود. احساسات پیونددهنده اجتماع، عشق، حس برابری و یا سرمنوش مشترک انسانی نیست. بلکه اعتبار، (۳۵) منزلت (۳۶) و بالاتر از همه احترام می باشد. (۱۳۶۸، صص ۲۷۲-۲۷۱)

با توجه به نکات عنوان شده، تذکر چند نکته دیگر الزامی است: هر چند اصلی محافظه کاری (حفظ وضع موجود) دلیل و انگیزه اندکی را برای کنش سیاسی باقی می گذارد با این حال غلط است اگر محافظه کاری را با عصاب در برابر مگرگونی جامعه یکی بگیریم، نکته اصلی در منبع درگونی است. در عبات به مسئله تغییرات اجتماعی می توانیم نوعی پیش را از یکدیگر تشخیص داد (۱)

**محافظه کاری فکری - فلسفی:** محافظه کاری در این معنا در طول تاریخ فکری بشر در قالب اندیشه های فلسفی، مذهبی، اجتماعی، گفتن (۳۳) و اپیدئولوژی به گونه ای فردی و جمعی ظاهر شده است. در معنای خاص تاریخی اشاره به نیروی فکری - اجتماعی قوی در غرب دارد که در پی واکنش های برابر روشن اندیشی فرانسوی و به گونه ای ریشه دار در متفکرها (با اصول) قبلی محافظه کاری فکری - فلسفی رشد نموده است.

**اندیشه ای محافظه کارانه:** خودآگاهی را می توان به عنوان یک جریان فکری و فلسفی دانست که در واکنش نسبت به اندیشه های انقلابی و خودگردانه فرانسه ظاهر شده است. از جمله اندیشه ای ادومند برک (۳۳) که در زمان آشوب های دهه ۱۷۸۰ مطرح شد. محافظه کاری از نوع برک موخته است که گرایش های ضد دموکراتیک خود را در پشت تعاریف جدید پنهان نماید. دموکراتیک بودن برایشی چنینی مصلحتی فاردوسه را سرایمان به ذات دموکراسی و آزادی (Rossiter, 1964, P. 294). دایره المعارف بین المللی علوم اجتماعی اصول ثابت تلفظ محافظه کار جدید را این چنین برمی شمارد: «وجود یک سطح اخلاقی عام تقسیم شده و حمایت شده توسط مذهبی سازمان دهنی شد».

۱- مابیت به شدت ناقص انسان، که در آن کمین غیرعقلانی و شوروانه همیشه پدیده رفتار متدناهنه وجود دارد.

۲- نابرابری طبیعی انسان ها در پیش تر کیفیات ذهنی، جسمی و شخصی. - ضرورت وجود طبقات اجتماعی و نظم و اعتقاد به حمایت منتج از کوشش ها برای هم سطح کردن افراد توسط نیروی قانون.

۳- نقش اولیه (اصلی) ثروت خصوصی بعد از آزادی شخصی و دفاع از نظم اجتماعی.

۴- نیاز به یک اشرافیت سالاری

۵- کنش محدود عقل انسانی، و اهمیت منتج از سنت ها، نهادها، نمادها و شعارها و حتی پیشداوری ها.

۶- افشته به خطا بودن و استبداد با تلقی حکومت اکثریت و مطوئیت منتج از قدرت سیاسی محدود کننده، نفوذکننده و متعادل کننده. (1964, P. 294)

اندیشه ای محافظه کارانه تا به علوم اجتماعی از نینفوذ کرده و خود را در قالب نظریه های گوناگون عنوان داشته است. آگنر گلدنر در تشریح فرضیه های زمینه ای محافظه کارانه (خصوصاً شاسی) خصوصاً اصالت کارکرد پارسونی (به شباهت های اصولی بین آن ها و افکار افلاطون می پردازد این اصول که زیربنای نظریه های محافظه کارانه را می سازند عبارت است از:

۱- اعتقاد به فونکسیونالیسم غایی یعنی آن که هر چیزی کارکرد مخصوص به خود را دارد و هر یک از اجزاء (افراد) لازم است، نقشی را که قابلیت انجام آن را دارند به بهترین نحو در جامعه ایفا کنند یعنی تقویت الگوهای نقشی. عدم وجود یک گذرش تاریخی نسبت به مسائل و مشکلات و بی نظمی های اجتماعی. توجه آنان به پدیده هایی است که خاص یک دوره یا نظام خاص نمی باشند.

۲- انتقادی محدود آن هم از درون نسبت به نظام و وضع موجود مشکل. چرایی وجود چیزهای پدیده و منفی نیست، بل که مسئله شکل این چیزهاست که

بینش انقلابی (۲) بینش تکاملی (۳) بینش محافظه کارانه. [بینش رادیکال یا انقلابی] معتقد به نابود کردن ناگهانی همه‌ی سنت‌هاست، و می‌گوید اگر سنت عامل منطقی ندارد باید نابود شود. بینش تکاملی [یا رفرم‌گرا] ... معتقد است که سنت‌ها را باید به تدریج نابود کرد. اما محافظه‌کارانی که نه به رولوسیون و نه به اولوسیون معتقد نیست ... در هدف با آن‌ها یکی است زیرا به تغییر و تحول اعتقاد دارد. اما نه به صورت ناگهانی و نه حالت تدریجی، زیرا اگر سنت ملاک [حفظ] ... جامعه است، چه تدریجاً و چه ناگهانی تحول [آزادی] پیدا کند، مضر است ... [از نظر آن‌ها] همیشه به طور انحصاری با پدید آوردن سنتی تازه، سنتی دیگر کنار می‌رود. اگر سنتی انحطاط‌آور است، باید کوشش کرد که سنت تازه آورده شود وقتی جامعه پیوند تازه‌ای یافت آن سنت خود به خود بدون کوشش از بین خواهد رفت. [شریعتی، مجموعه آثار ۱۱، صص ۱۷۰-۱].

نکته‌ی دیگر آن‌که فهرست‌هایی که از اصول اندیشه‌ی محافظه‌کاران تاکنون ارائه شده و ممکن است بتوان آن را کامل‌تر کرد، تنها مجموعه‌ای از اصول مجرد و انتزاعی است که فقط امکان درکی از این مفهوم و یا تا حدودی تعریف یک محافظه‌کار را می‌دهد. در نگرش اجتماعی افراد را فراهم می‌سازد. لذا هر یک از اصول فوق باید به یک جامعه و سنت خاص ارجاع داده شود. به عنوان مثال محافظه‌کاری اصیل تنها در بریتانیا به عنوان یک نیروی فکری و سیاسی عمده ظاهر شد، و آن‌طور که انتظار می‌رفت در فرانسه، ایتالیا و یا آلمان شکوفا نگردد (بالاخص محافظه‌کاری برک). هم‌چنین در ایالات متحده، به علت آن‌که هم دموکراسی و هم صنعت همزمان به عنوان راه زندگی آمریکایی مطرح شدند و یا علت دیگری چون ضعف رادیکالیسم نظری و سیاسی، فقدان نتایج تسلی‌دهنده دوران استقرار کلیسا و سلطنت، عدم موافقت همه جانبه بین راستی‌ها بر سر نهادها و ارزش‌هایی که خواهان حفظ آن بودند و بنابراین در ایالات متحده سنت غالب، به طور فاجحانه دموکراتیک بوده است. در نتیجه فلسفه محافظه‌کاری در آمریکای متجدد انباشته‌ای از پاسخ‌های مقطعی به پرسش‌های بی‌وقفه نظریه‌ی سیاسی می‌باشد. خصوصاً بر سر مسئله‌ی مرز میان حقوق فردی و خواسته‌های اجتماع. بنابراین آمریکا بدون آن که روی محافظه‌کاری اصیل را ببیند به خصوص از دهه‌ی ۸۰ به بعد شاهد ظهور نو محافظه‌کاری متکی به احیای لیبرالیسم کلاسیک در بعد اقتصادی بود، و تأمین‌کننده بخشی از مشروعیت فکری اصلاحات رونالد ریگان. «یکی از ایده‌های نو محافظه‌کاری این است که حاکمیت محافظه‌کار قادر به اتکا به نقطه نظرات تئوریک می‌باشد و نه صرفاً ملاحظات عملگرایانه و جَوَکلی» (Habermas, 1989, P. 22).

از نظر هابرماس (۱۹۸۹)، از اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰، برخی دانشمندان علوم اجتماعی و فلاسفه خود را مواجه با توسعه‌های سیاسی، اقتصادی و فکری یافتند که با تصور مثبت اولیه‌ی آن‌ها از جوامع صنعتی غربی جور در نمی‌آمد. از این لحاظ نو محافظه‌کاری از کوششی در برخورد با یک یأس (نامیدی) سر برآورد. (۳۷) آن‌ها به دو موضع خود از دهه‌ی ۱۹۵۰ ادامه دادند: یکی موضع‌گیری ضدکمونیستی و دیگری موضع‌گیری ضد مردم‌گرایانه بر اساس نظریه حاکمیت دموکراتیک نخبگان (خبیرگان) که در آن به توجیه مزایای ادعاهای خود در جمع کردن دو خصلت مهم مردم‌خواهی و انتخاب شایستگان رهبری پرداختند ... طرز تلقی مثبت نسبت به مدرنیسم و جامعه‌شناسی [اقتصادی] و بی‌ارزش دانستن مدرنیته فرهنگی [به علت تخریب شالوده‌های فرهنگی جامعه عقلانیت زده و سکولاریزه شدن نگرش‌ها و حذف الزامات انگیزه‌بخش مذهب] نوعی طرح ارزیابی‌کننده نو محافظه‌کاران از وضعیت معاصر می‌باشد.

(Habermas, 1989, P. 23-8)

رویکرد ما نهایتاً به محافظه‌کاری: به نظر ما نهایتاً ظهور محافظه‌کاری تا حدودی ناشی از مخالفت با شیوه‌ی عقلانی اندیشه است. نگرش‌های محافظه‌کاری به اعتقاد وی، قبل از ظهور خردگرایی وجود داشته‌اند اما در جامعه‌ی فئودالی مخفی بوده‌اند، تا حدودی در شکل رمانتیسم و تا حدودی نیز در شکل سنت‌گرایی. سنت‌گرایی را یک غریزه عام (جهان‌شمول) می‌پندارد

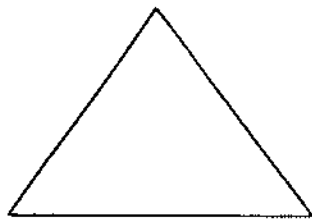
که محافظه‌کاری از درون آن بسط یافته و از حد و مرز غریزه یا فراتر نهاده است. «... در یک کلام سنت‌گرایی تنها در جامعه‌های می‌تواند به محافظه‌کاری تبدیل شود که در آن جامعه دگرگونی‌ها به واسطه‌ی تخصص طبقاتی در یک جامعه طبقاتی شده رخ دهند. این زمینه جامعه‌شناختی محافظه‌کاری همان تجدید است. (Mannheim, 1989, PP. 72-6)

کنش سنت‌گرایان همیشه به طور خالص رفتار واکنشی بوده است. [حال آن‌که] کنش محافظه‌کارانه کنشی است که به سوی مجموعه معانی شامل محتواهای عینی متعدد گوناگون در دوره‌های مختلف جهت‌گیری شده است. و در مراحل تاریخی مختلف در حال دگرگونی است. کنش سنت‌گرایان به وسیله‌ی ماهیت شبه واکنشی خاصش تاریخ ندارد یا حداقل خیلی دقیق نمی‌توان آن را دنبال کرد. (1986, P. 76)

مانه‌ایم علاوه بر اتخاذ یک رهیافت تاریخی نسبت به کنیت و ساخت زندگی اجتماعی و فکری تجدید، توجه لازم را دارد. جهان مدرن را بساز فرآیند می‌نگرد نه یک عالم محصور، و مشخصه توسعه‌ی تاریخی آنرا تک خطی نمی‌داند بل که به وسیله‌ی تناقض‌های دوگانه مشخص می‌کند (1986, P. 53). این تناقض دیالکتیکی شامل سه سبک متفاوت اندیشه است که در سه بعد اقتصادی، سیاسی - اجتماعی و اخلاقی با یکدیگر در تقابل قرار می‌گیرند. اندیشه محافظه‌کارانه وابسته به یک فلسفه‌ی متافیزیکی و جنبه‌های استعلایی اشیاء و تعریف مطلوب‌های غایی و رمزآلود است (حقوق الهی). در مقابل، اندیشه بورژوازی - لیبرال مسئله را بر حسب یک معیار حقوقی در ارتباط با قوانین طبیعی می‌انگارد و رهیافت استعلایی را نسبی می‌سازد. حال آن‌که رقیب سوم یعنی اندیشه پرولتاریایی عامل اقتصاد را پیش کشیده و معیارهای آن را به کار می‌گیرد. بنابراین متکی به تفسیر ماتریالیستی تاریخ در برابر دو تای دیگر می‌شود. (چنین مدلی از تناقضات دوگانه را در مورد محافظه‌کاری اجتماعی به کار خواهیم گرفت تا پدیده اجتماعی مذکور به گونه‌ی تک بعدی بررسی نشود) (۳۸)

#### اندیشه محافظه‌کارانه

(استعلا و حقوق طبیعی - معیارهای فرهنگی)



اندیشه لیبرالی (وضع و حقوق طبیعی - معیارهای سیاسی)

اندیشه پرولتاریایی (معیارهای اقتصادی)

مانه‌ایم در تحلیل زمینه‌های اجتماعی ظهور محافظه‌کاری با ظهور شیوه‌ی زندگی مدرن، به مسایل ساختاری مشترک در همه‌ی دولت‌های مدرن می‌پردازد که عبارتند از: (۱) توسعه‌ی دولت - ملت واحد. (۲) مشارکت مردم در هدایت دولت (۳) انسجام و یکپارچگی دولت در نظم اقتصاد جهانی و (۴) حل مسئله اجتماعی (معضل شدن مسایل اجتماعی). مهم شدن مسایل مذکور برای زندگی فکری و اجتماعی هستی‌های اجتماعی و فرهنگی نوظهور موجب پیدایش گرایش‌های متنوعی در برخورد با آن‌ها و در نتیجه تنش‌های اصولی بین این گرایش‌ها شده است. (Mannheim, 1986, P. 84)

پیش شرط تاریخی - اجتماعی ظهور محافظه‌کاری حاصل عوامل زیر است: (۱) مشخصه بویایی جهان مدرن (۲) تداوم بویایی مذکور از طریق تفاوت‌ها و تفرق‌های اجتماعی و ظهور قشرهای افقی اجتماعی یا واکنش‌های متفاوت در برابر حوادث که برخی گرایش‌های جلوبرنده را مورد حمایت قرار می‌دهند و برخی

دیگر گرایش‌های اجتماعی است (۳). تأثیر تفرق اجتماعی مذکور بر فضای کلی اندیشه، علاوه بر تبلور ایده‌ها در جنبش‌های فکری، خلق جهان‌بینی‌های متضاد یا سبک‌های اندیشه متفاوت به همراه پذیرش مشخصه‌ی سیاسی و اقتصادی حاصل تفرق مذکور است. (1986, PP. 85-6)

سپس ما ناهیاها در ریخت‌شناسی محافظه‌کارانه و طرح اصولی آن به مشخصه‌های معطوف به عمل می‌پردازد و با استخراج مفاهیم کلیدی و اپی‌تولوژیک از تحلیل زمینه‌ی اجتماعی، موضوع‌گویی محافظه‌کارانه را نسبت به این مفاهیم تشریح می‌کند. این مفاهیم کلیدی عبارت‌اند از: آزادی، فردیت، نظم و سرمایه (مالکیت)، نابرابری (عدالت) و مرکز زمان.

در تحلیل بعدی، ما ناهیاها به تحلیل آن‌چه محافظه‌کار می‌تست می‌پردازد یعنی تحلیل محافظه‌کار می‌پردازد بر اساس مخالفت آن با قانون طبیعی، تا به هسته‌ی محافظه‌کار می‌پردازد و روش‌شناسی محوری اندیشه محافظه‌کارانه نزدیک شود بنابراین ما ناهیاها هم منابع مهم آن (مخزن‌های اجتماعی کلان و جنبش‌های وسیع) و هم منابع خردتر (گروه‌های خاص با تعلق طبقاتی و مؤلفین محافظه‌کار) را مورد تفحص قرار می‌دهد. ما ناهیاها از یک تصور دوگانه استفاده می‌کند چرا که بین اپی‌تولوژی یا جهان‌بینی آگاهانه تدوین شده محافظه‌کاران با ایده‌های کلی یا زمینه‌ای این تفکر فرق می‌نهد. صورت مفرد مذکور بستگی به ساختار اجتماعی دارند و می‌توان آن‌ها را خصوصاً از قابلیت تعمیم یافته بین گروه‌های اجتماعی جهت رسیس‌ها به قدرت استخراج نمود.

### رویکرد لانگهارست در بسط شیوه ما ناهیاها

از نظر لانگهارست، رهافت ما ناهیاها هنوز رابطه‌ی محوری با مسأله‌ای معرفت در جامع جدید دارد بنابراین وی در کتاب خود با عنوان کار ما ناهیاها به جامعه‌شناسی معاصر معرفت (۱۹۸۹) پس از ترمیم روش‌شناسی ما ناهیاها، آن را در مورد محافظه‌کار می‌گوید در بریتانیا به کار می‌برد لانگهارست ابتدا به استخراج ادراکی (مفهومی) محافظه‌کار می‌پردازد بر اساس تعریف سایر نویسندگان (محافظه‌کار و محافظه‌کار) می‌پردازد سپس به مسئله‌ی شالوده‌ی اجتماعی محافظه‌کار می‌پردازد. در طریق مطالعه‌ی مفهومی‌گویی، محافظه‌کارانه نسبت به مسأله‌ی اجتماعی مهم می‌پردازد از جمله مشاهده آن‌چه در حزب محافظه‌کار می‌گذرد، ربط دادن اندیشه‌ی مذکور با حوادث مهم، و هم‌چنین موضوعات مهمی چون عقلانیت، فردگرایی، پدرسالاری در خانواده، ثروت و سرمایه و... پس از استخراج مطالب محوری ساختار مفهومی از انواع تحلیل‌های متفکران محافظه‌کار به چگونگی تعیین بافتن آن ترمیم - سطح و تخصصات گروهی در جامعه می‌پردازد و مدلی در پیوند سطوح خرد و کلان ارائه می‌دهد در این جا منتهی از اظهارات نویسندگان، که در تدوین ساختار مفهومی محافظه‌کار می‌باشد، آورده می‌شود.

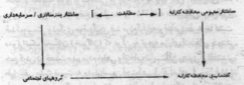
رایبر اتکلسال (۳۸) محافظه‌کار می‌داند که معنایی پویا دارند به‌روزگاری، مشکل از سه عنصر می‌باشد. ۱. محافظه‌کار می‌تواند گزیری تفاوت‌های اجتماعی و قواعد طبقاتی تأکید می‌کند. ۲. آن‌ها فکر می‌کنند که وضع موجود وضع مطلوبی است که در آن منافع ملی حفظ می‌شود. ۳. گروه‌های تحت سلطه، خارج از قاعده هستند زیرا آن‌ها طراری تفاوت‌های سیاسی با کارآمدی می‌باشند. لیست (۳۹) و راب (۴۱) محافظه‌کار می‌داند که معنای ایده‌های متعلق به گروه‌های منزوری موقعیت‌های معین در جامعه‌ی آمریکایی به کار می‌برند که بنابراین تعریف خیلی خاصی ارائه می‌دهند. بنت، (۴۲) محافظه‌کار را شامل چهار عنصر می‌داند: ۱. انگیزش‌های خاص در مورد تغییر اجتماعی و سیاسی (۴) تفرق نسبت به عقلانیت انتزاعی (۳) بدبینی مشروط نسبت به ماهیت انسان (۴) حکومت یک نهاد محدود شده و پارلمنتاریستی. اسویلین (۴۳) محافظه‌کار می‌داند که سبک مشخصی از سیاست و اعتقاد به نقش انسان می‌داند. هاینریشون مؤلفه‌های اصلی آن را چنین می‌شمارد: تأکید و پافشاری بر غریزه و عواطف، قائل شدن جامعه در مقایسه با لاتر از فرد تأکید بر نابرابری انسان

و عقیده به این مطلب که کوشش‌ها، باور، جدول هر دو همواره به ضرر بیش تر می‌انجامد. بانک (۴۴) نیز چهار مشخصه را بر سر شادان تأکید بر انگارگانی تاری بونن جامعه، تکذیب تغییرات اجتماعی شدید، توجه به رفاه اجتماعی در کل و طبعیت یک رهبر قوی.

آیزکراسی (۴۵) بحث می‌کند که از نظر محافظه‌کاران، جامعه (سرمایه‌داری) نظریه‌ی کاستی‌ها شدیداً با هم مربوط می‌باشد از همه مهم تر، هرج و مرج و بی‌نظمی که رابطه اجتماعی و جامعه را به عنوان تهدید می‌تواند ایجاد (سرمه) می‌پندارد. حال آن‌که از نظر محافظه‌کاران مردم از همه متمایز نمی‌شوند و چشم‌انداز اندکی جهت دنبال کردن استعدادهای فردی وجود دارد.

از نظر راجرسون، (۴۶) انسان‌ها به طور طبیعی ناصبی و به لحاظ اجتماعی نابرابر هستند و نابرابری‌ها نیاز به نظم دارند یعنی نیاز به نهادهایی که از تابعیت افراد با حکمت اطمینان حاصل کنند. خانواده، مغل اجتماعی شدن افراد است بیش تر به لحاظ آن‌که قدرت پدر معادل قدرت دولت است و قدرت دولت را به زندگی روزمره منتقل می‌کند. جامعه باید منطبق با منطق درونی خود رشد کند. وی با لیبرالیسم مخالف است اما در نهایت مجبور به دفاعی خصصت‌اندیشانه است. سرمایه‌داری می‌شود. هم‌چنین سازمان‌های در طلب‌انه چون مذهب که به دست‌بندی‌های متنازع در یک جامعه اجتماعی انجام می‌بخشد مهم می‌باشند. ایده‌های مذکور محافظه‌کار می‌داند ایده مناسب برای مرحله‌ی سرمایه‌داری انحصاری می‌سازد. بنابراین در تعیین رابطه محافظه‌کار با سطوح مختلف ساختار اجتماعی کافی نیست که تنها به رابطه‌ی آن‌ها با توسعه و ماهیت سرمایه‌داری اکتفا شود بل که باید در سطوح خرد با مفوه‌هایی چون اقتدار در خانواده نیز مشخص شود که در این زمینه لانگهارست به اظهارات فمینیستی استاد کرده است. وی بحث می‌کند که ساختار مفهومی به دست آمده همواره به عنوان دلایلی توسط گروه‌های خاص اجتماعی در کشمکش‌ها به کار می‌رود. مغز محافظه‌کار در استلال حزب محافظه‌کار بریتانیا را فراموش می‌کند و یا توسط مردان جهت اطمینان از سلطه‌ی پدرسالارانه خود استفاده می‌شود و یا توسط توسعه‌ی سرمایه‌داری و رقابت... گفتمان محافظه‌کارانه به ساخت خودآگاهی فردی، به طریقه‌ی خاصی می‌انجامد. به طور خلاصه می‌توان گفت که ساختار ادراکی محافظه‌کار می‌تواند خاص در جنبش‌های واسط بین سرمایه‌داری و ساختارهای پدرسالارانه قرار داد. این گفتمان به تخصص بین طبقات و گروه‌های جنسی بر سر قدرت وابسته است. بدین وسیله الگوهای اقتیاد‌ساز در طولانی مدت صورت‌بندی می‌شوند (Longhurst, 1989, P. 136)

روابط افقی می‌توان در شکل زیر نشان داد:



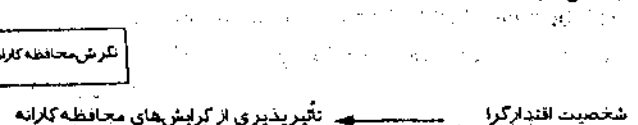
در ادامه بحث، لانگهارست به مطالعه‌ی محافظه‌کاران اصلاح‌طلب (تاپرینسم) می‌پردازد که حاصل ترکیبی از ساختار بسط یافته توسط گروه‌های درگیر داخل حزب محافظه‌کار و ویریزون از آن می‌باشد. شامل گفتمان‌های در مورد دولت، ملت که تمرکز قدرت سیاسی و ملی و وضع خود فردگرایی با خطابه‌ی بر ضد دولتی در حوزه اقتصادی ترکیب می‌کند. دولت قوی باید رابطه‌ی مناسبی را با مردم (نه ضرورتاً افراد) که صاحب دارایی و خانواده هستند حفظ کند. هر چند

مطالب فوق به طور کامل ماهیت محافظه کاری را عیان نمی‌دارد و حتی در این صورت، آن را برای شرایط اجتماعی زمینه مطالعاتی ما مناسب نمی‌سازد. اما چارچوبی را ارائه می‌دهد که در پرتو آن به ماهیت تناقض آمیز و تنازعی اندیشه محافظه کارانه در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی توجه لازم را داشته باشیم.

### اریک فروم: شخصیت اقتدارگرا و محافظه کاری

اریک فروم به عنوان یکی از اعضای حلقه‌ی بیرونی مکتب فرانکفورت در بسط و توسعه‌ی برنامه‌ی پژوهشی آن خصوصاً در حوزه‌ی روانشناسی اجتماعی نقش مؤثری داشت. مسئله‌ی غامضی که در دوران جمهوری وایمار مطرح بود توضیح فقدان روحیه‌ی مقاومت طبقه‌ی کارگر آلمان در برابر تمرکز فاشیستی سخته بود. استفاد از دیدگاه فروید در تبیین چنین مسئله‌ای واکنش‌های منفی یا خنثی گوناگونی را در طیف چپ برانگیخت. اریک فروم (۱۹۸۰-۱۹۰۰) از جمله کسانی بود که توسط هورکهایمر ترغیب شد بین مارکس و فروید آشتی برقرار کند. بنابراین وی بحث اصولی و نظری را شامل بسط یک روانشناسی اجتماعی روانکاوانه حول مفهوم کاراکتر اجتماعی به عهده گرفت. «وظیفه‌ی روانشناسی اجتماعی بیان نگرش‌های روانی، وابسته به جامعه و ایدئولوژی‌ها - و ریشه‌های ناخودآگاه آن‌ها - بر حسب تأثیر شرایط اقتصادی بر تنازعات لیبیدو می‌باشد» (Morrow, 1994, P. 104) چارچوب نظری حاصل پرورنده‌ی دو طرح پیمایشی (۱۹۲۹ و ۱۹۳۶) بود.

در این جا بر اساس مقوله‌ای از اریک فروم با عنوان شخصیت انقلابی سعی داریم تا به چارچوب نظری وی نزدیک شویم (فروم، ۱۳۷۷). وی بحث شخصیت انقلابی را در مقابل شخصیت اقتدارگرا به فاصله‌ی سی سال ارائه می‌دهد. مفهومی که ترکیبی از مقوله‌ای سیاسی (ساختار اقتدار در دولت و خانواده) و مقوله‌ای روانشناختی (ساختار شخصیت که بر پایه‌ی ساختار سیاسی و اجتماعی شکل می‌گیرد) بود. شخصیت اقتدارگرا از خود گرایش‌های سیاسی محافظه کارانه ارائه می‌دهد حال آن‌که شخصیت انقلابی گرایش‌های سیاسی غیر محافظه کارانه دارد. وی ابتدا بین عقیده (۴۷) و باور (۴۸) تفاوت می‌گذارد. آن دسته‌ای از عقاید که در ساختار شخصیت افراد ریشه دارند و شخصیت از آن‌ها تغذیه می‌شود باور به شمار می‌آیند. تأثیر اندیشه‌ها بر شخص تا اندازه‌ای به ساختار شخصیت فرد بستگی دارد.



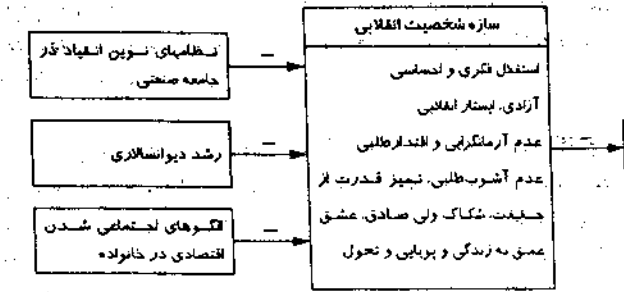
شخصیت اقتدارگرا ← تأثیرپذیری از گرایش‌های محافظه کارانه

شخصیت اقتدارگرا در واقع ساختار شخصیت فردی است که احساس قدرت و هویت ناشی از تسلیم و اتکالی نمادین او به مقامات و صاحبان قدرت از یکسو و سلطه‌ی نمادین او روی کسانی است که به وی تسلیم یا متکی هستند. حال آن‌که شخصیت انقلابی کسی نیست که الزاماً در انقلاب شرکت بجوید بل که آشوب طلب نبوده و آرمانگرا نیز نمی‌باشد. شخصیت آرمانگرا کسی است که ناراض خود شیفتگی فزاینده باشد. او در واقع شخصیتی است که روان پریش بوده (و یا س آمیخته به خودبزرگ بینی دارد) بنیادی ترین ویژگی شخصیت انقلابی، استقلال و آزادی اوست. امروزه روند صنعتی شدن و گسترش دیوانسالاری، اشکال نوینی از وابستگی را به وجود آورده‌اند. آزادی و استقلال کامل زمانی وجود دارد که شخص برای خود می‌اندیشد، احساس می‌کند و یا تصمیم می‌گیرد. او تنها هنگامی می‌تواند چنین مطمئن عمل کند که به مرحله‌ی ارتباط بویا و اخلاق با جهان پیرامون خود برسد. شخصیت انقلابی کسی است که با انسانیت نمود پیدا می‌کند. و بدین ترتیب از محدودیت‌های جامعه‌ی خود فراموشی می‌رود. به همین خاطر می‌تواند جامعه خود و یا دیگر جامعه‌ها را از منظر عقل و انسانیت مورد نقد قرار دهد. او در دام جذابیت‌های خرد و ریز محیط فرهنگی که در آن زاده شده است و

هیچ دلیلی جز یک تصادف زمانی جغرافیایی نداشته است، گرفتار نمی‌شود. و می‌تواند از میان هنجارهای موجود، ملاک تشخیص خوب و بد را بازشناسد. اندیشه و احساس شخصیت انقلابی به ابزار انتقاد مجهز است. شخصیت غیرانقلابی مفتخر است آن‌چه را قدرتمندان می‌گویند به عنوان باورهای خود پذیرفته و بازگوید امتیاز انقلابی امتیازی است که در آن شخص در برابر روزمره گری و عوامگرایی که در واقع تکرار لاطانات است، حساسیت نشان دهد. لاطاناتی که چون همه آن را تکرار می‌کند به نظر معنادار می‌آید. قدرت برای او هیچ‌گاه مقدس نمی‌شود و هیچ‌گاه جای حقیقت یا اخلاق و یا خدا را نمی‌گیرد. شخصیت انقلابی توان نه گفتن را دارد. تنها نوعی شخصیت در بعد سیاسی نیست بل که در مذهب، هنر و فلسفه نیز هست.

از نظر فروم در قرن نوزدهم چون حضور قدرت در خانواده و دولت بود، جایی نیز برای شخصیت انقلابی مهیا بوده است اما در سده‌ی بیستم با رشد نظام‌های نوین صنعتی و دیوانسالاری با عملکرد نرم و سازگار، این امکان گرفته شده است. انسان‌ها و کالاهای هر دو کمیت‌هایی برای فرایند تولید به شمار می‌آیند. مفهوم فرمانبری را زیر پوشش درک مشترک (معرفت عامیانه) و پذیرش ضرورت‌های عینی جامعه، عقلانی کرده‌اند.

از مجموعه اظهارات فوق برمی‌آید که فروم ضمن اشاره به علل و عوامل مؤثر در رشد شخصیت انقلابی (یا شخصیت اقتدارگرا) و هم چنین تأثیر آن بر جهت‌گیری‌های سیاسی، پدیده مذکور را فقط بر اساس یک تعریف ساده و قراردادی خلاصه نکرده است و سعی کرده تا این نوع شخصیت و ایستار را در ارتباط با سایر ابعاد شخصیتی و ایستاری نشان دهد و ساز و پندازی کند. در هر مطالعه از انواع صور معرفت و نگرش، نیاز به پردازش سازه‌های موضوع بوده که به لحاظ کمی و آماری تحلیل عوامل می‌تواند میزان اعتبار سازه‌های آن را مشخص کند. مدل تبیینی و سازه شخصیت انقلابی فروم به قرار زیر خلاصه می‌شود:



### رویکرد هابرماس و نو محافظه کاری

هابرماس علاوه بر ارائه‌ی آثاری در زمینه‌های فرائظری علوم اجتماعی به عنوان یک مفسر رادیکال در مورد موضوعات سیاسی معاصر نیز ایفای نقش کرده است. مجموعه مقاله‌های سیاسی وی در مورد نو محافظه کاری حاصل سه دهه‌ی مطالعه‌ی او در این زمینه بوده است. در بحث حاضر کتاب نو محافظه کاری، نقد فرهنگی و بحث تاریخی (۱۹۸۹) به همراه مقدمه ریچارد وولین (۴۹) مورد استناد می‌باشد.

همان‌طور که می‌دانیم، هابرماس بین دو هویت انسانی در چارچوب روانشناسی رشد تفاوت قایل می‌شود: هویت سنتی و هویت فراسنتی. در شکل‌گیری هویت فراسنتی، فرد ظرفیت و استعداد ارزیابی اعتقادات اخلاقی‌اش را بر حسب قواعد کلی اخلاقی به دست می‌آورد. این قواعد کلی آن دسته عقاید معطوف به درستی یا نادرستی که توسط نقاط مرجع و مرام خاصی اطلاق شده

باشند، نیستند. بل که بر اساس جنبه‌ی اصول عام، مورد گزینش واقع می‌شوند. بنابراین هابرماس محافظه کارانی را که خوشتر بازگشت به هویت ملی سنتی هستند بدین لحاظ مورد نقد قرار می‌دهد. از این لحاظ، محافظه کار کسی است که از ظرفیت و استعداد بازآفرینی و ارزیابی ریشه‌های اعتقاداتش کم‌ترین بهره را دارد.

نومحافظه کاری پدیدهای مشترک و مدعول در میان دموکراسی‌های غربی در دهه‌های اخیر بوده است. توجه هابرماس در این کتاب بیش تر به نسخه‌ی آلمانی و آمریکایی آن می‌باشد. وی از اوایل دهه ۸۰ می‌نامد است تا پیوندهای ممکن بین سیاست‌های محافظه کارانه و دلائل‌های فلسفی فراترچندگرایان را استخراج نماید (Habermas, 1989, PP. viii-xxi).

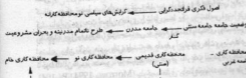
به نظر هابرماس نوسازی سرمایه‌دارانه به طور فزاینده و به همراه آن بدیسی مستمر نسبت به توگرایی فرهنگی موضوعات قابل طرح در دهه‌ی ۱۹۸۰ هستند. تنها مانع در راه بسط این موضوعات، اتلافی غریب بین فراترچند خواهان و سنت‌گرایانی است که هابرماس آن‌ها را به سه گروه بخش می‌کند: (خولاب، ۱۳۷۵، ص ۱۸۷).

۱) محافظه کاران قدیمی (۱۵۰) که بازگشت بر صورت پیش مدرن زندگی تأکید دارند (و هیچ‌یک از عناصر و دستاوردهای جهان نو را نمی‌پذیرند) (۲) محافظه کاران جدید (۱۵۱) که جلوه‌های فنی و اقتصادی مدرنیته را می‌پذیرند ضمن آن‌که می‌کوشند تا عناصر بالقوه و پتانسیل‌برانگیز مدرنیسم فرهنگی را به حلالی برسانند (آن‌ها با چنین تفکیکی بین حوزه‌های فرهنگی و حوزه‌های علم و تکنیک، پیوندهای بین سیاست و اخلاق را قطع می‌نمایند) (۳) محافظه کاران خام (۱۵۲) که وی آن‌ها را قریب با فراترچندخواهی می‌داند. (Habermas, 1989, Pxxi). آن‌ها به گونه‌ی تعارض‌آمیزی تجدد خود را به عنوان ضد تجدد و یا به سخن درست تر به عنوان فراترچند عرضه می‌کنند و برای مقابله یا تقلب ارزیابی به وجوه خودجوش، کهنه و هر و مرم‌آمیز، عاملمی و غیرعقلانی امور دست می‌یازند (خولاب، ۱۳۷۵، ص ۱۸۸). محافظه کاران نو با دفاع از ارزش‌ها و نهادهای سنتی در مقابل انتقادات اساسی، تنها خواهان آنستند که آنچه می‌پرزوایی بر حسب بویایی و حرکت درونی خویش توانایی‌های باقی‌مانده خود را تحقق بخشند و تعامل بپذیرد (۱۳۷۵، ص ۱۹۰). هر نوع نومحافظه کاری شاهد نقد تجدد بدون محتوای رهای بخش و مخالفت با هرگونه داعیه نسبت به حقیقت هستند.

**شالوده‌ی نظری هابرماس در نقد و بررسی نومحافظه کاری:**

این شالوده را می‌توان در نظریه‌ی کنش ارتباطی و گفتمان فلسفی مدرنیته دنبال نمود. نقد هابرماس بر نومحافظه کاری رابطه‌ی منسجمی با تقصیری از تجدد و فراترچند دارد. وی به پیروی از ماکس وبر، تجدد را بر حسب افتراق حوزه‌های (۱۵۳) علم تکنولوژی، قانون اخلاق و هنر تعریف می‌کند. در چوابع سنتی، توسعه‌ی حوزه‌های فرهنگی مستقل در اثر تحقیر جهان‌بینی‌های غیب‌شناسانه (۱۵۴) احاطه گر (مذهب، اسطوره) دچار عقب‌ماندگی شده است. که بر اساس این جهان‌بینی‌ها، همه ادعاهای اجتماعی در مورد ارزش و معنای موجودند خود را مشروع جلوه دهند. تنها از عصر روشن‌اندیشی بود که این حوزه‌های علم‌آرایی، خود مشروعیت بخش گرفتند. (ویزلی اولین بار در تاریخ قلمروهای علم، اخلاق و هنر در جایگاهی برای بسط معانی ذاتی خویش مستقل شدند. این مسئله منجر به منفعت‌های بیشمار شد. (۱۵۵) در این میان نو محافظه کاران تنها به عرصه‌ی فرهنگ و نقد ارزش‌های مدرنیسم مبتنی بر خود ارزیابی توجه کردند و لذا هابرماس آنان را ضد مدرنیسم می‌داند چرا که نقد‌های آن‌ها بر مدرنیسم به عنوان ابزارگرایی عام، همه تفلیل‌گرایانه بوده‌اند. حال آن‌که به نظر هابرماس در اثر پیوند با نیروهای اقتصادی و اجرایی، حاکمیت (دولت) به طور فزاینده‌ی بر زندگی روزمره انسانی، زیست‌جهان، نفوذ یافته است و حاصل آن آسیب‌های اجتماعی است. جهت‌گیری‌های کارگرگرایانه عقلائی معطوف

به هدف و ارزیابی در منطق ذاتی زیست جهان که شالوده آن خرید بین‌المللی است. اشتناش ایجاد می‌کند و الزاماتی برآمده از حوزه‌ی اقتصادی - اجرایی را بر آن تحمیل می‌نماید (مستعمرسازی زیست‌جهان). و این همان نقطه‌ی افتراق هابرماس از نومحافظه کاران است. آنان دستاوردهای اقتصادی، فنی، مدیریتی مدرنیته را می‌پذیرند و آن را به طور یکجانبه‌ای به قیمت نقد موفقه‌های اخلاقی و زیست‌شناختی حفظ می‌کنند. از نظر آنان مستعمرسازی، بی‌رویکردتیک زیست‌جهان یک تپسه‌تپست است غیر رنج آن نهادهای تصمیم‌گیری‌های دموکراتیک در زیست جهان ریشه دارند. اما دیدگاه‌های سیاسی فراترچندگرایان (نو محافظه کاران) در این به نظرهای در مورد حاکمیت تخنجان به طور رسمی پرورش یافته می‌باشند.



هر چند فراترچندگرایان در زمینه‌ی اجتماعی مورد مطالعه ما و اکثر جوامع در حال توسعه به عنوان یک نیروی فکری قوی ظاهر نشده است اما اصول این تفکر نو محافظه کارانه را می‌توان در گرایش‌ها و توجیه‌های خاصی که در تقابل با سنت، فراتر سطحی و سادگانگرایانه‌ای از مدرنیسم دارند، یافت.

از نظر هابرماس گرایش‌های محافظه کارانه‌ی فراترچندگرایان نوبی واکنش جبری تاریخی را در برابر آرایش اجتماعی مدرنیته و فشارهای متعکب‌کننده خردگرایی تجربی و نظری تشکیل می‌دهد. فراترچندگرایان که توسط هابرماس محافظه کاران خام معرفی شده‌اند خرگوبه آمیدی را نسبت به دگرگونی اجتماعی، خودآگاهانه کنار نهاده (Habermas, 1989, Pxxi-xxv).

بنا به مطالب عنوان شده می‌توان معیارهای تشخیص (نو) محافظه کاری را به قرار زیر دانست:

- ۱- عدم توانایی تشخیص ریشه‌ها و علل نابه‌تجار جامعه به گونه‌ی همه جانبه.
- ۲- تأکید (یا عدم تأکید) بر ضرورت حفظ ارزش‌های سنتی (به منظور جلوگیری از نابه‌تجاری و گسستگینگی جامعه)
- ۳- تشخیص نوع مشکلات موجود در زیست جهان.
- ۴- موضع‌گیری در مقابل پیوند اخلاق و سیاست.
- ۵- هر نقد تجدد بدون محتوای رهای بخش.
- ۶- عدم توانایی مشاهده و نقد جامعه در هر سه بعد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی.
- ۷- میزان امید به دگرگونی خودآگاهانه جامعه.
- ۸- ظرفیت و استعداد از ارزیابی اعتقادات اخلاقی خود بر حسب اصول اخلاقی کلی.
- ۹- میزان اعتقاد به نخبه‌گرایی در حاکمیت و تصمیم‌گیری‌ها.

**رویکرد شریعتی**

رهیافت نزدیک به نگارش هابرماس به خصوص در جوامع در حال توسعه و

جهان سومی، در برابر افراط و تفریط‌های نومحافظه‌کاران، تولید جدید خرده فرهنگ‌های مستقل سیاسی است که به دنبال تأسیس و تثبیت صورت جدید زندگی می‌باشند. سعی دارند تا بین مدرنیسم و اجتماع‌گرایی و سایر راه‌های غیرسرمایه‌داری پیوند برقرار کنند و در این کار به بسط زیست جهان و تقویت عناصر هنوز شیء زده نشده آن به منظور محدود کردن الزامات کارکردی نظام‌های اقتصادی و اجرایی می‌پردازند.

بنابراین همزمان مخالف یا دوگرایش می‌باشد: یکی با مستعمره‌سازی بوروکراتیک مدرنیسم و سیطره نظام اقتصادی (سرمایه‌داری) بر ارزش‌های انسانی عام (تقدیم همه جانبه تجدید). دیگری مخالفت با بازگشت به شرایط پیش از تجدید (نقد سنت‌گرایی) بالاخص به لحاظ شرایط فرهنگی و سیاسی، چنین رهیافتی به عنوان معیاری در تمیز نیروهای محافظه‌کار سنتی از محافظه‌کاران جدید جایگاه خاصی در تحلیل ما پیدا می‌کند. در این میان یکی از رویکردهای با نفوذ، اندیشه شریعتی<sup>(۵۶)</sup> (ایدئولوگ و جامعه‌شناس ایرانی است که قرابت خاصی به اندیشه انتقادی دارد. شریعتی به محافظه‌کاری به عنوان پدیده‌های خاص در جامعه‌ی خود توجه داشته است. و در صدد تبیین و توضیح آن برآمده است. نقطه‌ی آغازین بحث‌های پراکنده‌ی وی در این زمینه، توجه به جامعه خود به عنوان یک جامعه در حال گذار یا تحولات و گسست‌های عمیق در ساختار فرهنگی و اجتماعی آن می‌باشد. از نظر شریعتی عوامل محافظه‌کاری بر دو دسته هستند: عوامل ذهنی و عوامل عینی. در عین حال هر دو نیز به دو سطح سنتی و مدرن قابل تفکیک هستند، یک جامعه در حال گذار همواره تحت تأثیر دو قطب متجدد و متقدم قرار دارد. اما در مورد یک جامعه در حال رشد (جهان سومی) به علت تأثیرپذیری از عوامل تکنیک‌بخش و مانع‌خارجی توسعه و نوسازی، فرآیند تعامل سالم و سازنده بالاخص بین دو نیروی مذکور دچار اشتناش شده و درک درستی از سنت و مدرنیته برای هیچ‌کدام از مدافعان سنت و تجدید حاصل نمی‌شود. لذا فرآیند تجدید که به گونه‌ی خودجوش و اصیل از دل سنت (به همراه نقد آن) در جوامع غربی بیرون آمده است به مثابه‌ی فرآیندی در مقابل سنت قرار می‌گیرد و جوامع جهان سومی را در برزخی بین سنت و مدرنیسم سرگردان می‌سازد. نهضت بازگشت به خویش که توسط برخی روشن‌اندیشان مذهبی و غیرمذهبی در جهان سوم مطرح شد در واقع نوعی اشتناش‌زدایی از وضعیت پیش آمده بود.

این بازگشت به خویش تاریخی که می‌گوییم ... بازگشت به خویشتن بالفعل و موجود در نفس و وجدان جامعه است ... آن خویشتن خویش باستانی که بر اساس استخوان‌های پوسیده مبتنی است، نیست. آن خویشتنم است که بر اساس احساس عمیق ارزش‌های معنوی و انسانی و روح و استعداد خود ماست. (شریعتی، ۱۳۷۳، ص ۳۰)

بنابراین از نظر شریعتی نیروهای متقدم و متجدد از نقد اصولی گذشته و ترسیم یک نظام بدیل برای وضع موجود که رهایی‌بخش باشد، عاجز می‌باشند. تقدم‌گرایی در ورطه‌ی نوعی رأیسم محض می‌افتد و متجدد، در ورطه‌ی نوعی آرمان پرستی و ایده‌آلیسم.

شریعتی در ترسیم محافظه‌کار سنتی (متقدم) به عوامل ذهنی (چون دین، شرک، تصور سنتی از عدل الهی، تقدیرگرایی، جبرگرایی، تقلید و جزم‌اندیشی) و عوامل عینی (نظام تولید، سلسله مراتب و تبعیض‌ها، نقش روحانیت و بازار، رابطه‌ی مرید و مرادی...) اشاره می‌کند و در ترسیم تجده‌مآبی نیز عوامل ذهنی (چون آسمیلیسیون<sup>(۵۷)</sup>، الیناسیون فرهنگی، تصور اثباتی از علم و تکنولوژی، پذیرش ابعاد بوروکراتیک و ابزار، تقلید در شیوه‌ی تفکر و غریب‌زدگی...) و عوامل عینی (چون امپورژواژ شدن، رشد سرمایه‌داری کمپرادور، طبقه متوسط نوظهور، پذیرش بوروکراسی و خردابزاری، تقلید در شیوه‌های تفکر و غریب‌زدگی...) را بر می‌شمارد. بنابراین با بسط رویکرد شریعتی به مفهوم محافظه‌کاری می‌توان نتیجه گرفت که هرگونه دگرگونی خواهی دال بر عدم محافظه‌کاری نیست. هم‌چنین است نقد و رد هنجارها و ارزش‌های سنتی و مذهبی. وی دارای تعبیری

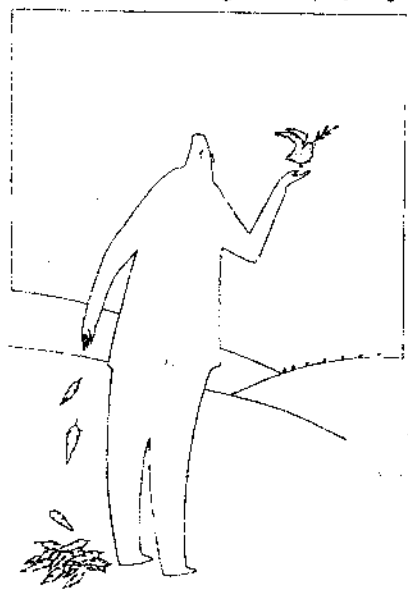
دوگانه از ایدئولوژی (راستین، کاذب) می‌باشد که در کل ایدئولوژی را ساداً آگاهی گرفته که می‌تواند معشوش و کاذب باشد و یا واقعی و آگاهی‌بخش. ایدئولوژی در تعریف کلی عبارت است از: «توجیه وضع موجود و طرح وضع مطلوب برای زندگی انسان یا برای نجات یک طبقه و یا برای نین به هدف‌ها و آرزوهای یک گروه اجتماعی» (شریعتی، م ۲۵، ص ۲۹۳) بنابراین تناسب بین ایدئولوژی عمی و محافظه‌کاری افراد را مورد توجه قرار می‌دهد.<sup>(۵۸)</sup>

### جمع‌بندی

همان‌طور که ملاحظه شد بر اساس دیدگاه انتقادی فوق تعریف محافظه‌کاری بر اساس ممانعت یا بی‌تفاوتی نسبت به هرگونه تحول در وضع موجود تعریف ناپسند و ساده‌انگارانه می‌باشد که دچار نوعی اثبات‌گرایی و تلقی این همانی واقعیت و حقیقت در برخورد با پدیده‌های اجتماعی شده است. بنابراین با توجه به شرایط اجتماعی - تاریخی جامعه خود (بر اساس نظریه سرگشتگی - جذب)<sup>(۵۹)</sup> و اتخاذ رویکردی انتقادی می‌توان به چارچوبی جامع‌تر در تعریف پدیده محافظه‌کاری دست یافت:

محافظه‌کاری عبارت است از: نوعی ممانعت یا بی‌تفاوتی در برابر هرگونه تحول اساسی و ساختاری در راستای تحقق استعدادها و ارزش‌های سازنده نهفته در فرهنگ و تمدن خود و یا در برابر هرگونه تلاش در جذب و تعدیل عناصر مثبت فکری و عملی سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌های جدید به گونه‌ای انتقادی و شالوده‌زدا در هر دو مسیر.

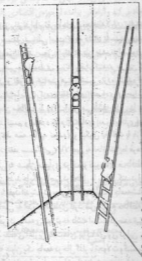
و نوعی محافظه‌کاری عبارت است از: هرگونه گرایش و موضع‌گیری فکری و عملی با خاصیت التقاطی و موتاژگرانه در تلفیق سنت و مدرنیسم که مخدوش‌کننده‌ی جریان نقد عقلانی و اخلاقی این دو می‌باشد و بنابراین برآیندی جز سرگشتگی مجدد و بر جای گذاشتن مفاهیم و رویکردهای دچار تناقض ندارد.



### سطوح و ابعاد مختلف محافظه‌کاری اجتماعی

محافظه‌کاری اجتماعی تنها یک شیوه‌ی خاصی از تفکر، نگرش یا تمایلات شخصی و گروهی نمی‌باشد بل که یک پدیده‌ی اجتماعی است با ابعاد و سطوح مختلف که باید جایگاه آن در خردنظام‌های مختلف اجتماعی مشخص شود. به منظور ترسیم ابعاد و سطوح آن از تقسیم خردنظام‌های اجتماعی پارسونز (اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) مدد می‌جوییم. [و مسلماً یک تأویل ساختاری بدون توجه به ابعاد تاریخی پدیده مورد نظر ناقص خواهد بود] محافظه‌کاری اجتماعی در سطوح مختلفی خود را نمایان می‌سازد. در سطح





سیاسی و فرهنگی با پیوند گزینشی و متصل بندی (articulation) عناصر سمت راست و چپ طیف (سنت - مدرنیسم) و در بعد اقتصادی - اجتماعی متکی به طبقه متوسط (عمدتاً مصرف‌گرا)، محصور دهنده اخیر است.

در این جا ضروری است تا با احوال و تاریخ معاصر به تعریف و معرفی پدیده فرهنگی آر تیکولاسیون (متصل بندی - اتقان) بپردازیم چرا که نقش مؤثری را در شکل‌گیری نوحافظه کاری داشته است. پدیده مذکور ریشه در فعالیت جنبش های اعتدال‌گرا پس از انقلاب مشروطه دارد اعتدال‌گرایی به فعالیت‌هایی ادواری نسبت به دوگانه‌ی تنازع سنت‌گرایی و تجددآمایی به پیوند اثباتی سنت و مدرنیسم بدون تعهد نسبت به نقد رهایی‌بخش آن نو، جریان‌ی مستقل بود که در ابعاد سیاسی در برهه‌های زمانی تحدید قدرت استبدادی حاکم و اتحاد نخبگان ملی و مذهبی تقویت می‌گردید. انقلاب مشروطه، نهضت ملی انقلاب ۱۳۰۷ داشتن خوستگاه اقتصادی در سرمایه‌داری ملی و عینیت آن به عقلانیت بورژوازی مدرن و نهادن رسمی مذهب آن را مستند تأثیرگذاری فعال نمود. با این وجود عناصر فکری باقی مانده از آن به خصوص روش آر تیکوله‌گرایی دین و دموکراسی و بومی‌سازی لیبرال دموکراسی شالوده‌ی فکری نوگرایی دینی در همه‌ی ادواری گردید. از این رو جریان فوق با روشنفکری متعهد و معتقد به تحویل ساختاری و عمیق در مسایل اعتدالی و اخلاقی، نقد متقابل سنت و مدرنیسم و پیوند دیالکتیکی بین خودآگاهی، عرفان، عدالت و آزادی، دارای تفاوت ماهوی است.

نوحافظه‌کاری که حاصل باکشی بخش حاشیه‌ای تر نظام نسبت به تمرکز مضاعف پس از جنگ است (افزایش انحصارات اقتصادی علی‌رغم برنامه‌های تعدیل، آزادسازی و خصوصی‌سازی) محسوب و انزوا، ج‌فانی، روا به (نولیبرالیسم و جهانی شدن) در بُعد فرهنگی با ایجاد مفاهیم متصل بندی شده، مستند پذیرش نگرش نسبی‌گرا و تکنوکراتی مفرط بوده تا آن‌جا که دست پنهان اقتصادی بازار در تنظیم خود به خودی آن را به حوزه‌ی فرهنگ، سیاست و جامعه تعمیم می‌دهد مفاهیم و برنامه‌های تأثیرات آمیز حاصل از این تعمیم برنامه‌ریزی شده درونی جامعه و جذب انتقال آن در نظام جهانی را دامن زده و جامعه را در یک استاندارد و پتانسیل‌های مادی و معنوی خود و مقابله جدی با موانع درونی و بیرونی رهایی، عاجز می‌نماید. اپیدمیولوژی نوحافظه‌کار با نفی مفهوله اپیدمیولوژی، پیش خود را علمی و تخصصی می‌داند و بنابراین دچار نوعی نخیه‌گرایی و انحصار گری شده بدون توجه به انگیزه‌های منفعت‌طلبات فردی و بورژوازی، فاقد نظام انگیزه بخش لازم برای اصلاحات کارآمد است. لذا دچار عمل‌گرایی سیاسی شده از درک عمیق مشکلات اصلی جامعه می‌ماند.

خود خود را در قالب باورها، قضاوت‌ها، موضع‌گیری‌ها، نگرش‌ها و سبک‌های درک و اندیشه افراد و ابعاد شخصیتی ایشان نشان می‌دهد. و در سطح کلان در قالب برنامه‌ریزی‌ها، نیروهای اجتماعی، سبک‌های معرفت و دانش، سازمان‌ها و احزاب و - مظاهر می‌شود. به منظور ترسیم خلاصه‌تری از سطوح فوق از تقابل دو سطح خرد کلان و عاملیت - ساختار چهار سطح زیر استخراج می‌شوند:

- ۱- سطح خرد - عاملی: (۶۰) منظور از عاملیت میزان بالای دخالت اراده و تصمیم‌گیری انسانی و نیت‌مندی کنش می‌باشد در این سطح آگاهی‌های استدلالی، عقاید و باورهای فردی و ابعاد شاکت‌نگرش قرار می‌گیرند.
- ۲- سطح کلان - عاملی: (۶۱) در این سطح نیروهای اجتماعی ایجاد اپیدمیولوژیک و فرهنگی آن‌ها و فعالیت‌های آزادی جنبش‌ها، تصمیم‌گیری‌ها، قانون‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌های کلان، احزاب، رسانه‌های جمعی نظام‌های آموزشی و باورهای عمومی قرار می‌گیرند.
- ۳- سطح کلان - ساختاری: (۶۲) شامل تکنولوژی، نیروهای اجتماعی (ابعاد سازمانی و ساختاری) نهادها و سازمان‌ها، دیپلماتساری، تقسیم کار اجتماعی و ساختار کلان فرهنگی می‌باشد. (۶۳)
- ۴- سطح خرد - ساختاری: (۶۴) شامل ابعاد عاطفی و معطوف به عمل نگرش‌ها، رفتارها و الگوهای رفتاری فردی، عادات، ارزش‌ها و هنجارهای درونی شده و - می‌باشد.

تقسیم فوق انتزاعی بوده و می‌توان تعاملات و همپوشانی‌های را بین سطوح فوق در نظر گرفت. محافظه‌کاری اجتماعی خود را در هر یک از سطوح فوق نمایش می‌دهد. هر کدام از این سطوح بستری برای تحقق محافظه‌کاری هستند. انواع محافظه‌کاری در هر یک از سطوح چهارگانه فوق با یکدیگر تعامل دارند. به عنوان مثال سهم عمدگی از شکل‌گیری ایستارهای اجتماعی محافظه‌کاری در افراد ناشی از تأثیرگذاری نهضت‌ها و جنبش‌های محافظه‌کارانه و فعالیت‌های آن‌ها در جامعه می‌باشد.

همچنین محافظه‌کاری در هر یک از سطوح فوق با ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مطرح می‌شود. به عنوان مثال ایستارهای محافظه‌کارانه را می‌توان به ایستارهای متوسط به مسایل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تقسیم نمود (به همین نحو، این مسئله در مورد نگرش اعتدالی و ضد محافظه‌کارانه نیز صادق می‌کند).

۱- سبک‌اندیشه و نگرش محافظه‌کارانه در بعد اقتصادی در برابر مسایلی چون عدالت - برابری، مالکیت، کار، سرمایه، مصرف (و الگو مصرف) و - مطرح می‌شود.

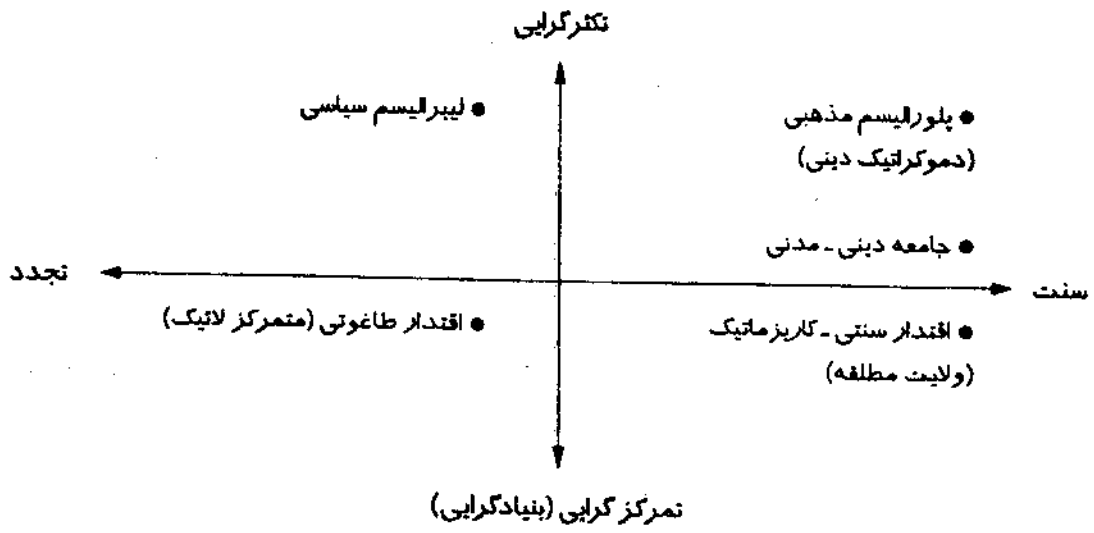
۲- سبک اندیشه و نگرش محافظه‌کارانه در بعد سیاسی در برابر مسایلی کلیدی چون آزادی، دموکراسی، مشروعیت نظام حاکم، برخی برنامه‌های مهم سیاسی، تمرکزگرایی و تکثر و - مطرح می‌شود.

۳- سبک اندیشه محافظه‌کارانه در بعد فرهنگی در برابر ارزش‌ها و باورهای خاص مذهبی، رسم و رسومات و شاعران و مساک سنتی، مفاهیم اسبیل اخلاقی و مذهبی، الگوهای رفتاری و هنجارها مطرح می‌شود.

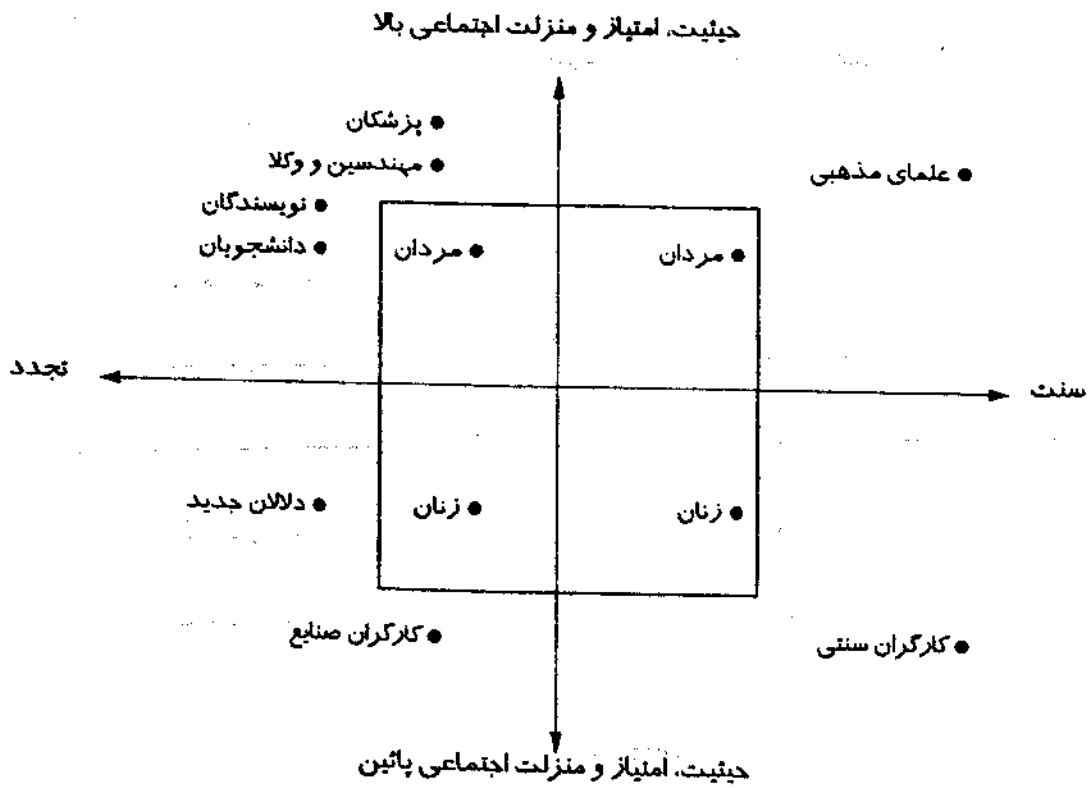
۴- در بعد اجتماعی در برابر منزلت‌های اجتماعی، روابط اجتماعی بین اقشار و گروه‌های جامعه و - مطرح می‌شود.

چهار نمودار زیر نمایانگر تعامل دو محور سنت - تجدد با نظام‌های رتبه‌بندی در هر یک از خرده‌نظام‌ها (ابعاد) می‌باشند. و بدین وسیله جایگاه محافظه‌کاری سنتی، محافظه‌کارانه متجدد و اندیشه تسلسل خواه (انتقادی) مشخص می‌شود. در کلیه نمودارها سمت راست خاستگاه محافظه‌کاری سنتی، سمت چپ خاستگاه محافظه‌کاری متجدد و محل تقاطع دو محور نشان دهنده‌ی خاستگاه اندیشه انتقادی (تسلسل‌خواه) می‌باشد. اندیشه انتقادی در برابر دو نوع محافظه‌کاری مذکور، در بعد فکری - فرهنگی با تعالی جویی (ارزش‌های رهایی‌بخش)؛ در بعد سیاسی با عنوان دموکراسی متعهد و در بعد اجتماعی با عنوان عدالت اجتماعی مشخص می‌شود نوحافظه‌کاری در ابعاد

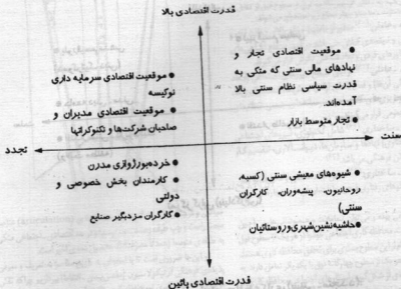
خاستگاه سیاسی انواع محافظه کاری (سنتی - متجدد):



خاستگاه اجتماعی انواع محافظه کاری (سنتی - متجدد):



## خاستگاه انواع محالظه کاری در ابعاد اقتصادی:



## خاستگاه فکری - فرهنگی انواع محالظه کاری:



**پانویست‌ها:**

۱- دولت مطلقه: در تاریخ سیاسی اروپا در فاصله‌ی اضمحلال فئودالیته، پیدایش و گسترش نظام سرمایه‌داری به عنوان نوعی از ساختمان مدرن سیاسی ظاهر شده نقش اساسی در انتقال جامعه از فئودالیته به سرمایه‌داری اولیه به وسیله‌ی اصلاحات اقتصادی، اداری، دیوانی و مالی و تمرکز منابع قدرت، ارتش جدید و ناسیونالیسم داشت، به علت حفظ ریشه‌های طبقاتی خود (در فئودالیسم) و گرایش [طبقه] بورژوازی به تسخیر قدرت اقتصادی و اجتماعی بیش‌تر دچار اضمحلال گردید (بشیریه، ۱۳۷۶: ص ۳۰۱-۴)

- 2- Chateaubriand
- 3- Edmund Burk
- 4- Whig

۵- لیبرالیسم، محافظه‌کاری و سوسیالیسم.

- 6- Tories
- 7- Doctrine
- 8- Temperament
- 9- Libertarian

۱۰- به عنوان مثال ساروخانی در درآمدی بر دایرة‌المعارف علوم اجتماعی (۱۳۷۰) به نقل از فرهنگ لاروس می‌آورد: «محافظه‌کار کسی را گویند که در سیاست به تداوم دولت سیاسی موجود معتقد باشد و از انقلاب اجتناب کند. بدین‌سان محافظه‌کاری در برابر آزاداندیشی و ترقی‌گرایی قرار می‌گیرد و یا مکتب‌خواهان تغییرات اساسی (Radicalism) مغایر است» (ساروخانی، ۱۳۷۰، ص ۱۲۴).

۱۱- Reactionism: آئینی در اندیشه که روی به گذشته دارد و احیاء آن را مورد توجه قرار می‌دهد. (همان، ص ۶۱۳).

۱۲- Traditionism: طرز تلقی یا فلسفه‌ای که نهادها، سازمان‌ها و یا باورهای اجتماعی را از آن رواج می‌نهد که از گذشته بر جای مانده‌اند و در طی قرون و اعصار مورد آزمون قرار گرفته‌اند (همان، ص ۸۲۴).

۱۳- Conformism: فرآیند روانی اجتماعی که به موجب آن فرد الگوها و ارزش‌های مسلط محیط پیرامون خود را بی‌چون و چرا می‌پذیرد و رفتار خود را با آن منطبق می‌سازد. (همان، ص ۱۲۳).

۱۴- Misoneism: یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی سنتی که در آن همه ارکان حیات بر محور تجربیات آزموده انباشته و به میراث برده از نیاکان تنظیم می‌شوند و هر نوآوری مطرود شمرده می‌شود (همان، ص ۴۵۶).

- 15- Tempramental
- 16- Situational

۱۷- موضوع حوزه‌هایی چون جامعه‌شناسی معرفت، جامعه‌شناسی تغییرات اجتماعی، سیاسی و توسعه.

- 18- Habit
- 19- Inertia
- 20- Fear
- 21- Emulation
- 22- Residues
- 23- Spirit of Novation
- 24- Spirit of conservatism

۲۵- «انگیزه‌های آدمی بر دو گونه است، یا بر اساس «خواهش» است یا بر اساس «پرستش». در حالت اول در برابر سود قرار گرفته‌ایم و در حالت دوم در برابر ارزش ... غریزه، کشش طبیعی و اساساً ناخودآگاه انسان است، در جلب آن چه برای صیانت ذات و تأمین زندگی و رشد و تولید نسل سودمند است و یا دفع آن چه زیانمند است. عقل نیز نیروی هدایت‌کننده‌ای که او را در همین راه یاری می‌کند، آن چه برای زندگی سودمند است، می‌شناسد و راه‌های نیل به آن را به وی نشان می‌دهد و او را آگاهانه به جستجوی آن چه به کار زندگی می‌آید می‌راند. بنابراین در حالت طبیعی عقل و علم نیز در انسان همدست و همدانستان غرایزند و او را به محافظه‌کاری و سودجویی می‌کشند. (شریعتی، ۱۳۷۰، ص ۲۲۳).

- 26- Tolerance
- 27- Obscuratism
- 28- Maladjustment

۲۹- آدورنو نیز خود چند سال بعد از مطالعه‌ی مشهورش در مورد شخصیت اقتدارگرا نسبت به مشکلات چنین روش‌هایی به شدت و واکنش نشان داد (رک. لازار اسفند، ۱۳۷۰، صص ۱۶-۱۰۷).

۳۰- چال آن‌که خصلت بین رشته‌ای علوم اجتماعی ایجاب می‌کند که حداقل استقلال دو حوزه‌ی نگرشی (روانی) و سیاسی مورد بررسی و تبیین قرار بگیرد.

- 31- Reactionism
- 32- Restorationist
- 33- Discourse
- 34- Edmond Burke
- 35- Esteem
- 36- Prestige

۳۷- مرکزیت نظری آن را افرادی چون: دانیل بل (Daniel Bell)، پیتر برگر (Peter Berger)، ناتان گلزر (Nathan Glazer)، سیمور مارتین لیپست (Lipset)، رابرت نیسبت (Robert Nisbet) و ادوارد شیلز (Edward Shils) تشکیل می‌دهند.

۳۸- طرح فوق نشان می‌دهد که چگونه سبک‌های اندیشه گوناگون با عناصر ذاتی مختلف در کشمکش‌های اجتماعی و فکری یکدیگر روبرو می‌شوند و تا چه حد در تحلیل‌ها و سنجش‌های کمی یک بعدی (مانند لیبرال - محافظه‌کار، متقدم - متجدد، سنت مدرنیسم، توده‌ای - مدنی و ...) ساده‌نگاری نهفته است!

- 39- Robert Ecclesall
- 40- Lipset
- 41- Raab
- 42- Bennett
- 43- O'sullivan
- 44- Buck
- 45- Aber Crombic
- 46- Rojer Scruton
- 47- Idea
- 48- Belief
- 49- Richard Wolin
- 50- Old Conservativists
- 51- New Conservativists
- 52- Young Conservativists
- 53- Differentiation of Spheres
- 54- Cosmological World Views

۵۵- ضمن آن‌که هابرماس خطرات چنین استقلال را در تخصصی شدن فزاینده و معانفت از تصمیم‌گیری‌های جمعی و جدایی از اشکال پیچیده درزی هر یک از حوزه‌ها، خاطر نشان می‌سازد.

- 56- Ali Shariati
- 57- Assimilation

۵۸- به منظور درک عمیق‌تر از رویکرد شریعتی، می‌توان آن را در مجموعه‌ی آثار ۴، ۵، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۰ دنبال کرد، هم‌چنین مراجعه شود به: حسینی، سیدعبدهلجاند، ۱۳۷۸، «رابطه دین و آیدئولوژی در اندیشه‌ی شریعتی، روزنامه‌ی ایران، سال پنجم، شماره ۹۰-۱۲۵۷».

۵۹- مشروح در شماره ۴۳ مجله فرهنگ توسعه.

- 60- Micro - Agent
- 61- Macro - Agent
- 62- Macro - Structural

۶۳- الگوی ارائه شده در این‌جا، تا حدودی با الگوی چندبعدی جفری الگزنדר شباهت دارد، با این حال تفاوت اصلی در این است که در تلفیق سطوح خرد و کلان، ضمن توجه به قطبیت عامل - ساختار، به جای نظم تضاد و سلسله مراتب اجتماعی نظم موجود را دخیل کرده‌ایم تا پویایی یک جامعه در حال تحول ساختاری قابل درک باشد و در توجه به تبادل دیالکتیکی سطوح چهارگانه فوق از جریان تک علتی الگوی کلنن بهره‌ریم. تفصیل و بسط الگوی فوق را به کار دیگری محول می‌کنیم.

- 64- Micro - Structural